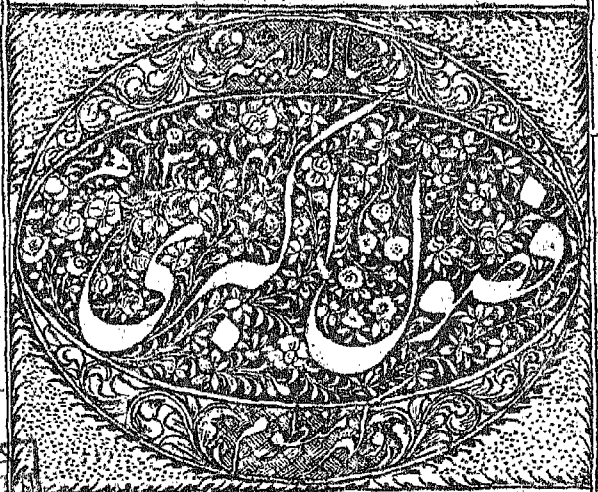


صفت یکدیگر و فضل خلافت و زین
بجوانی و عینین و نین و عینین و نین

که در این کتاب تین تین شکوفه است و تین تین شکوفه است و تین تین شکوفه است



به صیغ کشف و تاق و مقول و منقول و طالع و حقایق و نوع و اصول و اصول و اصول و اصول

در این کتاب و تین تین و تین تین و تین تین و تین تین و تین تین و تین تین و تین تین

M.A. LIBRARY, A.M.U.



بسم الله الرحمن الرحيم

بنی سعیدین عثمان ۱۰۰
 ابن بطریق بن مقبوس
 سنی آن و تنسیک می
 برادر موش و شنی راز
 سرخ فغنی آن و ابرو
 نفس کیم شیدم یاد
 رید و ده بیدم یار
 می شود در آن شیدم
 جاسته که کیم یار
 نکست منم یار
 و ده چید ۱۰

خوش و این بابک خوش را بر مضامین در تشریح جایز داشته اند قسم دوم
 حریف تعریف و آن دو نوع است اول عهدی که مراد از مدخولش فرد واحد
 باشد و این صنف بود اول عهدی که مراد از مدخولش فرد واحد است
 لهذا میگوید که مراد از مدخولش فرد واحد است و این صنف بود اول عهدی که مراد از مدخولش فرد واحد است
 که متعین باشد نزد سامع و متکلم و لازم است آنرا که مدخولش اولاً مذکور باشد نحو
 ارسلنا الی فرعون رءوفاً لاقضی فرعون الرسول و علامتش صحت اقامت ضمیر
 متعین مع مدخول آنست پس در مثال مذکور اگر گویند فصی فرعون ایاه می
 تواند صنف دوم عهد و عهدی و آن عبارت است از لامی که اشاره باشد
 بآن جانب مابینتی که متحقق باشد میان فرد مفروض فی الذهن و ذکرش در قبل
 نبوده باشد نحو اخاف ان ینالک الذئب و از آن است اذ یحکفی الفار حصفت
 سوم عهد حضور می که برشی حاضر و مشاهد داخل شود مانند زمان حاضر
 آنچه باینده باشد می باشد و کلمه ای در مدلول و امثال آن نحو الیوم اکملت لکم
 دینکم و جانی هذا الرجل و یا ایها الرجل و لا تشتم الرجل هنگام حاضر بودن جمل و
 و این مصفوف گوید لام الآن و بعد از آنجا می شود خبر جزیه فاما الایمیه نیزین طبیعت
 اما این هشام گوید تحقیق آن است که لام الظن زائد است بدلیل لزوم عهد
 انعکاش چه لام تعریف لازم نیاید و نیز در مابعد از برای تعریف شی حاضر
 بوقت تکلیف نوع دوم عهدی که مراد از مدخولش فرد واحد باشد

۱۰
 فرستادم
 جانب نهی
 رسول باین
 ماضی که در وقت
 آن رسول بود
 مدخولش
 از جمله خود دارد
 که اگر
 مدخولش
 نام که در
 ماضی باشد
 مدخولش
 مدخولش

2

۱۰۰

1919

1998

1

10

مجلس

1

١٠٠

2

...

20

—

که در اولش جاگیر الف در یک صیفه چو نون و یا در چهار

و تا پنج اشیاء فعل مضارع معروف **تَفْعِلُ**

تَفْعِلُونَ **تَفْعِلَانِ** **تَفْعِلَانِ** **تَفْعِلِينَ** **تَفْعِلِينَ**

فعل مضارع مجهول ثلاثی در عین چون علامت مضارع

مضموم می و یا قبل آخر فیه مضارع مجهول شود و نحو **تَفْعِلُ** **آه**

کلمه ما و لا غیره و لفظ نه در نحو **لا تَفْعِلُ** و **لا تَفْعِلُ** **آه**

لن مضارع رابعی مستقبل که و اندو منی بی تا یک بل و در نحو

فعل مضارع مجهول ثلاثی در عین چون علامت مضارع
مضموم می و یا قبل آخر فیه مضارع مجهول شود و نحو تَفْعِلُ آه
کلمه ما و لا غیره و لفظ نه در نحو لا تَفْعِلُ و لا تَفْعِلُ آه
لن مضارع رابعی مستقبل که و اندو منی بی تا یک بل و در نحو

فعل مضارع مجهول ثلاثی در عین چون علامت مضارع
مضموم می و یا قبل آخر فیه مضارع مجهول شود و نحو تَفْعِلُ آه
کلمه ما و لا غیره و لفظ نه در نحو لا تَفْعِلُ و لا تَفْعِلُ آه
لن مضارع رابعی مستقبل که و اندو منی بی تا یک بل و در نحو

فعل مضارع مجهول ثلاثی در عین چون علامت مضارع
مضموم می و یا قبل آخر فیه مضارع مجهول شود و نحو تَفْعِلُ آه
کلمه ما و لا غیره و لفظ نه در نحو لا تَفْعِلُ و لا تَفْعِلُ آه
لن مضارع رابعی مستقبل که و اندو منی بی تا یک بل و در نحو

در حق غم و غصه و دل و اندوه و این تمام بیان
 در حق غم و غصه و دل و اندوه و این تمام بیان
 در حق غم و غصه و دل و اندوه و این تمام بیان
 در حق غم و غصه و دل و اندوه و این تمام بیان

عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج

عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج

عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج
 عشق و ربابی مجرب و این جعفر زربج و این جعفر زربج

کتاب البصیرین زاد اکوفیتر
 فی الجواهر طبعه فی دارالترجمه
 فی شهر رجب سنه ۱۱۰۰
 در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سنه ۱۱۰۰
 در شهر تبریز

ثلثانی و رباعی و هر یک که تو هست مجر و مزید یکین مصدر
 مشتق در اطلاق مجر و مزید تابع فعل ماضی خود و ثلاثی
 مجر و ماضی که در ویاء ماضی او سه حرف اصلی باشد و بس
 ثلاثی مزید آنکه در ماضی او سه حرف اصلی بود و یا زائد یا ماضی که
 در سه حرف صلیت باز یا قوی و رباعی مجر و است که در
 یا ماضی او چهار حرف اصلی بود فقط و یا رباعی مزید آنکه در
 ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد یا ماضی که در چهار حرف اصلی

ضمه و زائد و ماضی او سه حرف اصلی باشد و بس
 ثلاثی مزید آنکه در ماضی او سه حرف اصلی بود و یا زائد یا ماضی که
 در سه حرف صلیت باز یا قوی و رباعی مجر و است که در
 یا ماضی او چهار حرف اصلی بود فقط و یا رباعی مزید آنکه در
 ماضی او چهار حرف اصلی باشد و زائد یا ماضی که در چهار حرف اصلی

در شهر تبریز
 در روز پنجشنبه
 در ماه رجب
 در سنه ۱۱۰۰
 در شهر تبریز

2

فصل در شناخت
 بعضی اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی

فصل در شناخت
 بعضی اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی

فصل در شناخت
 بعضی اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی

فصل در شناخت
 بعضی اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی

فصل در شناخت
 بعضی اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی

فصل در شناخت
 بعضی اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی
 در بیان اصول و مبانی

فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل

تفعل تجب تجب

تفعل تجب تجب و م تفعل تجب تجب
چهار و شصت و ۱۲

تفعل تجب تجب و م تفعل تجب تجب
چهار و شصت و ۱۲

تفعل تجب تجب و م تفعل تجب تجب
چهار و شصت و ۱۲

تفعل تجب تجب و م تفعل تجب تجب
چهار و شصت و ۱۲

تفعل تجب تجب و م تفعل تجب تجب
چهار و شصت و ۱۲

تفعل تجب تجب و م تفعل تجب تجب
چهار و شصت و ۱۲

فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل

۲۵

فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل

فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل

فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل
فعل مضارع
فعل ماضی
فعل مستقبل

3

فعل و تعلق و اشتراك و ابتدا خاصیت مفاعله تشاکی
 در دو معنی است یکی در معنی فعل و تعلق و دیگری در معنی اشتراك و ابتدا
 در معنی فعل و تعلق و اشتراك و ابتدا خاصیت مفاعله تشاکی
 در دو معنی است یکی در معنی فعل و تعلق و دیگری در معنی اشتراك و ابتدا

فعل و تعلق و اشتراك و ابتدا خاصیت مفاعله تشاکی
 یعنی شریک در فعل و مفعول و فاعلیت و مفعولیت است
شریک و تعلق و ابتدا خاصیت تفاعل تشاکی
 یعنی شریک در فعل و تعلق و ابتدا خاصیت تفاعل تشاکی
شرکت و شریک و تعلق و ابتدا خاصیت تفاعل تشاکی
 یعنی شریک در فعل و تعلق و ابتدا خاصیت تفاعل تشاکی

فعل و تعلق و اشتراك و ابتدا خاصیت مفاعله تشاکی
 در دو معنی است یکی در معنی فعل و تعلق و دیگری در معنی اشتراك و ابتدا
 در معنی فعل و تعلق و اشتراك و ابتدا خاصیت مفاعله تشاکی
 در دو معنی است یکی در معنی فعل و تعلق و دیگری در معنی اشتراك و ابتدا

فعل و تعلق و اشتراك و ابتدا خاصیت مفاعله تشاکی
 در دو معنی است یکی در معنی فعل و تعلق و دیگری در معنی اشتراك و ابتدا
 در معنی فعل و تعلق و اشتراك و ابتدا خاصیت مفاعله تشاکی
 در دو معنی است یکی در معنی فعل و تعلق و دیگری در معنی اشتراك و ابتدا

مجلس افاضل مفتیوں

فصل اول در بیان احوال

مجلس شورای اسلامی

Handwritten signature and stamp at the bottom of the page.

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

عین ماضی مجهول بود و معروف تعلیل یافته کسر از

بجای ضمّه ماقبل سی چون قبل و بیع و خیر و الفید

قول و یوع و استور و لغو و فای ماضی که ثانی مجر دست

حذف عین با اجتماع ساکنین کسر یابد اگر اوج یابی بود

یا از باب کسور العین و گرنه ضمّه چون قلین و یوقین هر دو

و بیایک بعد ساکنین پیش آید بود و عین فعل ماضی فعل

مصدر و مشتق مساوی فعل بوزن عروضی حرکت از

ل

ای که عین ماضی

کسور باشد اگر چه

بود کسور جایز

بجایز است

از حالت است

مخوف است

قول و یوع

مصدر و مشتق

حذف عین

با اجتماع

ساکنین

کسر یابد

اگر اوج

یابی بود

یا از باب

کسور العین

و گرنه

ضمّه چون

قلین و یوقین

هر دو

و بیایک

بعد ساکنین

پیش آید

بود و عین

فعل ماضی

فعل

مصدر و مشتق

مساوی فعل

بوزن عروضی

حرکت از

۵۵

برداشت که یکی بیفت و دیگری حکم پای مفاعل یا بدین نحو

بجای وادی سکن بعد فتح الف نیز خوانند چون

تاجیه و ان پندان و ان ضاربان اصول مضبوط

فصل اول در بیان حرکت
فصل دوم در بیان حرکت
فصل سوم در بیان حرکت
فصل چهارم در بیان حرکت
فصل پنجم در بیان حرکت
فصل ششم در بیان حرکت
فصل هفتم در بیان حرکت
فصل هشتم در بیان حرکت
فصل نهم در بیان حرکت
فصل دهم در بیان حرکت

متحرک به عبارض نیز لازمست چون فرود آب مگر در نحو
نموده که در اول و دوم
فصل اول در بیان حرکت
فصل دوم در بیان حرکت
فصل سوم در بیان حرکت
فصل چهارم در بیان حرکت
فصل پنجم در بیان حرکت
فصل ششم در بیان حرکت
فصل هفتم در بیان حرکت
فصل هشتم در بیان حرکت
فصل نهم در بیان حرکت
فصل دهم در بیان حرکت

فصل اول در بیان حرکت
فصل دوم در بیان حرکت
فصل سوم در بیان حرکت
فصل چهارم در بیان حرکت
فصل پنجم در بیان حرکت
فصل ششم در بیان حرکت
فصل هفتم در بیان حرکت
فصل هشتم در بیان حرکت
فصل نهم در بیان حرکت
فصل دهم در بیان حرکت

فصل اول در بیان حرکت
فصل دوم در بیان حرکت
فصل سوم در بیان حرکت
فصل چهارم در بیان حرکت
فصل پنجم در بیان حرکت
فصل ششم در بیان حرکت
فصل هفتم در بیان حرکت
فصل هشتم در بیان حرکت
فصل نهم در بیان حرکت
فصل دهم در بیان حرکت

حروف و صفات است
 که در کتاب مورد نظر بیان شده
 و در این کتاب نیز به شرح و تفصیل
 بیان شده است و در این کتاب
 به شرح و تفصیل بیان شده است
 و در این کتاب نیز به شرح و تفصیل
 بیان شده است و در این کتاب
 به شرح و تفصیل بیان شده است

آنچه که واجب است نحو سأل بیان مخارج و صفات
 که در این کتاب بیان شده است
 حروف بد آنکه خلق مخارج هفت حرف است
 و ما و الف او بیانش مرعین حار او آتش مرعین
 مخارج قاف اقصادی زیباست و مخاوی آن از مشک علی
 و کاف مستار آن بهم و شین بیاید و سطر زبان و مخاوی آن
 از شک و ضیاء اول بیاید و حار زبان با خسر
 متصل آیه لام فعل آن آخر و مخاوی آن از مشک علی

و در این کتاب نیز به شرح و تفصیل
 بیان شده است و در این کتاب
 به شرح و تفصیل بیان شده است
 و در این کتاب نیز به شرح و تفصیل
 بیان شده است و در این کتاب
 به شرح و تفصیل بیان شده است
 و در این کتاب نیز به شرح و تفصیل
 بیان شده است و در این کتاب
 به شرح و تفصیل بیان شده است

و در این کتاب نیز به شرح و تفصیل
 بیان شده است و در این کتاب
 به شرح و تفصیل بیان شده است
 و در این کتاب نیز به شرح و تفصیل
 بیان شده است و در این کتاب
 به شرح و تفصیل بیان شده است
 و در این کتاب نیز به شرح و تفصیل
 بیان شده است و در این کتاب
 به شرح و تفصیل بیان شده است

از شیخ اصول

اول غزوی بود و اول سال
 باطل است و سال اول
 کینه اجل را که در این سال
 انعام الله و انعام الله
 بر روی سکه لایق از دنیا
 در سال اول که در دنیا
 در سال اول که در دنیا

ای جاکو در این سال
 فتح آن سر و است و حلقه سلطان
 و این سال در وقت شدت
 است بآن که در این سال
 و این سال در وقت شدت
 است بآن که در این سال

و این سال در وقت شدت
 است بآن که در این سال
 و این سال در وقت شدت
 است بآن که در این سال
 و این سال در وقت شدت
 است بآن که در این سال

و این سال در وقت شدت
 است بآن که در این سال
 و این سال در وقت شدت
 است بآن که در این سال

در سال اول که در دنیا
 در سال اول که در دنیا
 در سال اول که در دنیا
 در سال اول که در دنیا
 در سال اول که در دنیا
 در سال اول که در دنیا

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

بنو و قصه ورقه و اسم چارنی که این اوالف تائیت

لا اله الا الله محمد رسول الله

کشف عاقلی از اصول
و از این معنی از اصول
و از این معنی از اصول
و از این معنی از اصول

فعلی که صفت عاقلی
و فعلی که صفت عاقلی
و فعلی که صفت عاقلی
و فعلی که صفت عاقلی

کشف عاقلی از اصول
و از این معنی از اصول
و از این معنی از اصول
و از این معنی از اصول

کشف عاقلی از اصول
و از این معنی از اصول
و از این معنی از اصول
و از این معنی از اصول

نوع اوله و غیران خود بخوبی
نوع دومه و غیران خود بخوبی
نوع سومه و غیران خود بخوبی
نوع چهارمه و غیران خود بخوبی
نوع پنجمه و غیران خود بخوبی
نوع ششمه و غیران خود بخوبی
نوع هفتمه و غیران خود بخوبی
نوع هشتمه و غیران خود بخوبی
نوع نهمه و غیران خود بخوبی
نوع دهمه و غیران خود بخوبی

و غیران نیز آید فاعل جمع فاعل که اسم است یا صفت نش
یا غیر فاعل و فاعله و فاعله و غیران نیز آید فاعل جمع
مثال اجل و اصبح و در زبط شادست و افا عیمل جمع
اقلیم و قال و در باطل و حدیث و عروض شادست و فاعل
مثال شغوب و تجربه و فاعل عیمل مثال و متفاعل
مثال سنجید و مخرجه و در مطلق نیز آید و فاعل عیمل مثال
و در ملعون نیز آید و در دوسر و منکر شادست و فاعل

نوع اوله و غیران خود بخوبی
نوع دومه و غیران خود بخوبی
نوع سومه و غیران خود بخوبی
نوع چهارمه و غیران خود بخوبی
نوع پنجمه و غیران خود بخوبی
نوع ششمه و غیران خود بخوبی
نوع هفتمه و غیران خود بخوبی
نوع هشتمه و غیران خود بخوبی
نوع نهمه و غیران خود بخوبی
نوع دهمه و غیران خود بخوبی

کتابش در لغت

این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید
 این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید
 این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید

بلغن و فعالین مثل سلطان و فعالین جسیع
 مجروح و ملحق بان و خاسی بخاف خاسی و فعالین
 مثل قهر طاس ملحق بان فعاله و اقا عله و مانف آن
 جمع اسم مسوب یا جمعی گاهست که جمع بر لفظ واحد نیاید چون
 بنسار و جمع را جمع کنند چون کاتب جماعت بیوت پس جمع
 یوا و ونون برای لفظی مجروح از آنکه علم است مرغرا عالم را بخورید
 یا صفت است نه فعل مثلا رونه فعالان فعلی و نه صفت شترک

این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید
 این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید
 این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید

این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید
 این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید
 این قول که جمیع باطنی را میگوید
 معنی باطنی را میگوید

در پیشگاه آن بزرگوار
 و بجز این راهی نیست که
 در پیشگاه آن بزرگوار
 و بجز این راهی نیست که

بافت و دامن و دست
 است باینست خن و درین
 نشود در آن باشد
 عینک عکالت و عین
 عینک عکالت و عین
 عینک عکالت و عین

۹۳

از دست انداز و در پیشگاه
 و بجز این راهی نیست که
 و بجز این راهی نیست که
 و بجز این راهی نیست که

و بجز این راهی نیست که
 و بجز این راهی نیست که
 و بجز این راهی نیست که
 و بجز این راهی نیست که

و بجز این راهی نیست که
 و بجز این راهی نیست که
 و بجز این راهی نیست که
 و بجز این راهی نیست که

[illegible][illegible]

[illegible]

حروف زوائد در ادوات که
 زیادت بیست و هفت حرف شود
 که در بعضی کلمات بیست و هفت
 حرف است و در بعضی بیست و شش
 حرف است و در بعضی بیست و پنج
 حرف است و در بعضی بیست و چهار
 حرف است و در بعضی بیست و سه
 حرف است و در بعضی بیست و دو
 حرف است و در بعضی بیست و یک
 حرف است و در بعضی بیست حرف
 است و در بعضی بیست و نه حرف
 است و در بعضی بیست و هشت حرف
 است و در بعضی بیست و هفت حرف
 است و در بعضی بیست و شش حرف
 است و در بعضی بیست و پنج حرف
 است و در بعضی بیست و چهار حرف
 است و در بعضی بیست و سه حرف
 است و در بعضی بیست و دو حرف
 است و در بعضی بیست و یک حرف
 است و در بعضی بیست حرف است

فصل حروف زوائد ای حروفیکه زیادتی برای غیر الحاق
 و تضعیف جزان نیاید بیست و هفت است دلیل زیادتی حرف
 اشتقاقیت که دلیل اصالت نیز بود ای قریع بودن لفظ
 معطی و علامتش بیوقت بیروت در ماده معنی و علم
 نظیر که هم دلیل اصالت است خروج کلمه از زبان عرب
 بر تقدیر اصالت حرف با زیادت و علیه را با و شش
 مجلس و شیخ کی بر دیگر اشتقاق قوی ترین و لامل

نیز بیست و هفت حرف است
 که در بعضی کلمات بیست و هفت
 حرف است و در بعضی بیست و شش
 حرف است و در بعضی بیست و پنج
 حرف است و در بعضی بیست و چهار
 حرف است و در بعضی بیست و سه
 حرف است و در بعضی بیست و دو
 حرف است و در بعضی بیست و یک
 حرف است و در بعضی بیست حرف
 است و در بعضی بیست و نه حرف
 است و در بعضی بیست و هشت حرف
 است و در بعضی بیست و هفت حرف
 است و در بعضی بیست و شش حرف
 است و در بعضی بیست و پنج حرف
 است و در بعضی بیست و چهار حرف
 است و در بعضی بیست و سه حرف
 است و در بعضی بیست و دو حرف
 است و در بعضی بیست و یک حرف
 است و در بعضی بیست حرف است

در بعضی کلمات بیست و هفت
 حرف است و در بعضی بیست و شش
 حرف است و در بعضی بیست و پنج
 حرف است و در بعضی بیست و چهار
 حرف است و در بعضی بیست و سه
 حرف است و در بعضی بیست و دو
 حرف است و در بعضی بیست و یک
 حرف است و در بعضی بیست حرف
 است و در بعضی بیست و نه حرف
 است و در بعضی بیست و هشت حرف
 است و در بعضی بیست و هفت حرف
 است و در بعضی بیست و شش حرف
 است و در بعضی بیست و پنج حرف
 است و در بعضی بیست و چهار حرف
 است و در بعضی بیست و سه حرف
 است و در بعضی بیست و دو حرف
 است و در بعضی بیست و یک حرف
 است و در بعضی بیست حرف است

تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است
 و تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است
 و تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است

تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است
 و تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است
 و تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است

تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است
 و تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است
 و تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است

تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است
 و تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است
 و تا مگر در این صورت غیر مگر نشود و لیکن خط پنجم اول کلیه است

نشر خاتمه مشرعه نسیان کلک گوهر سلک عمان تجریر علم و فن آبر و بخش
در سخن محیط جزیره بدکالات خفی و جلی مولوی محمد مادی علی عسم فیضه

کلمه توحید باری عز اسمه در زبان طوطی خامه شکرین نقارست که بزرگان عدلش قسط اسما علی و نهال فاتحه تحفه
خالق سبحانه داستان عند لیب قلم شیرین گفتارست که حکم با تقش ماضی و حال استقبال فاعل حقیقه که از
فرد تا خورشید بر قدرت کامله اش گواه هر غائب و حاضر شایده که آن الان کلمه نشانه لیس کشنده شی بر میثالی او ویل
لا شریک له حجت بر نفی انبیا و عدیل شهر کنش مجهول اهل اداک و آفریده که ماعرفناک به معروف بیان حق
هر عام به که شکر کند بزرگ انعام به تحفیف نهاد بهر آفریده و تدار به تقصیف با جبهه بزرگو کار به لفیفه محمد حضرت آفریده کا جود
و لازم اشام فوایح لغت آن مصدر مشتقات مکارم است که بار و زار خفیفه و ثقیلا امتیان بر و ش شفا حجت
نمود گذشته و سفارش محو صبر و کبیره عاصیان ابتداء با کن بر بهت و الا لهمت داشته سایه دامان لوای محمد
بر تفنگان آفتاب قیامت ممد و دلب و عشق اسی نشنه کامان آن وادی بر آفت مکان در و حدیث مجتبی
بری از اعتدال و خجسته دقش متزه از احتمال به غش و ختم رسالت بنام نایبش مقصود و خلوت سراسر
او ادنی بذات و الا نشن همور شهر بنیهای قرب را شیر البشر بلبل بستان نازع البصر محمد الیوان وصل کبریا
وقف عبدیت بکلمه انما یکة تار و صله سری بود عالم اسرار با و جی بود گوهر آیدار صلوات و در شهاب استیجات
ابدال آبا و قنار بارگاهش و آل و اصحاب ذی جایش با و خاصه اربع عناصر خلافت عظمی چهار کان ولایت
بگیری که بتدبیر صائب و رای سالم جمع قلت اسلام را بکثرت رسانیدند و بکسیه فرق اهل خد لان
عالم را از زیادت و علت کمالات پاک گردانیدند بعد ازین تنگ دو عالم کترین نبی آدم جزو محقر با خاک برابر
سیه کار از نبی محمد مادی علی کفرانه خطیایه و شجاده عن سیاسته بخدمت ذاتایان بر روز کتوم صرف کنندگان
ادفات و در تذکره علوم عرضه می دهد که جمالات مشن متین کتاب حاجت قوانین رکازی از نواد میری سسی
بفصول الکبری مشهور به شهر و دیار و آفتاب رابعه التمار است بهمانه وقت و ممانت بر ایند فاسلف
گرو برود و از ایجاز و زمانت نکته خیر الکلام حالی که در پیش ازین طباعان روزگار است کوتاهه بدامانش
او خفیند و بطبع درسی بودش مره بعد ادلی و غالب طبع ریخته لیکن خرا و خواستش مشوار سی و همه از

زیر تحقیقات جاری ماندند رونق افزای بزم اہست و سادہ آرای انجمن مکتب قدردان علم و سیرت فخر
بزرگ مروج مشرقین حاجی محمد حسین **عکازہ اللہ عنہ** اصابت العین و انعم علیہ بر ضیائے فی الدارین سیر
طبع آن پس از تہذیب و ترمیم و قسما یا فرمود و نظر بفتح عام عنان توجہ بہ نظرف معطف نمود و لاجرم بقابلہ
شیخ مشیرہ چند تصحیحش و در آخرم و از شروع و دیگر کتب مستند فنی محل و محشی ساختہ بیشتر از فوائد کہ تفویض کن
نمودہ شد گوش روزگار نشیند و بسیاری از لطائف عجیبہ کہ در آن ودیعت بناوہ اند ششم او و ارندیدہ و
بلطاط طول لاطال نام صریح ناخذ تحشیہ ہر دم بہرگی را رزمی قرار دادہ ہر آن گفتا کردم چنانچہ شخص عبارت
از شرح اصول مصنف علامست و در ضمن اشارہ بشرح شافیہ از نجم اللہ رضی اللہ عنہ عالمی قاصد ج کما یزید
جاریہ طراز نظامی **سج** از شرح علام بھی بسیار **ف** علم از شاف ابو حیان اختر آسمان نامہ را
اختصار کا از اصول شرح این کتاب از مولوی حکایت علی کا کو روی رحمہ اللہ الوطاب **ن** ہر روز نوادر الوصول
فی شرح الفصول تصنیف سرمد طلماتاج الادبا و الفضلا محیط ناپیدا کنارت تحقیق و دریای موجزن تدقیق
مہر و نشان منطقہ افضل و جہ حضرت استادی مفتی مولوی محمد سعد اللہ لازل غیم فیضہ ماطر و تحاجب
از شاد و چٹا طرا کہ ادنی مشغلہ فکر از بندش روض از سنگ بر آوردن و آسان جیلہ طبع و قوادش کتب از انکس
کردن مضمونیکہ پسند خاطرش افتاد ہمیشہ بخوش میناز و نکته کہ مقبول و اگر دید کلاہ گوشہ بر آسمان می اندازد
و از مستقامت روزگار آنکہ کاپی این مطبوع بملاحظہ عالی او ہم گشتہ است موجب مزید اعتبار یا نیکو نظر از شرح
بیز کجایاب گشتہ نسبت چند حاشی مطبوع سابق این کتاب و امثالش جانب جناب مدوح از کار گزاران
بعض مطالع کہ برای رونق بازار ساختہ و بنا بر ایام مذکر تمام صحیحین اصلانیر و اختصار حکایتی است خلاف واقع
پس این مطبوع چنانکہ بسبب فوائد فرازد آب می رود رونق بازار مطبوعات دیگر می شکند بلانیمہ
بمقتضای بیشتر ہر بنا بر سانی خود دعوی نیست و در هیچ بابی تکیہ بر صواب و امن از خطا نیست امید
از ناظران کہ چنانچہ بعد از مترقان تصور قبول فرمائید بالجمہ این همان شاید موعود است کہ تا حال
مشتاخان را ملالت انتظار افزود و بعد مقتضای زمانی قازہ طبع بر روکشیدہ و در نظر نگارگان
جلوہ بخود روز بازارش نیکو دست و بہ توان خسریہ و در نہ خردمان این دولت عنقریب کف افسوس
خواہند مایسد و ما علینا الالبلاغ المہین و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

توان نمودار و ابتدای حرف ن	چنانکه هست حکم برای حرف ن
مفاعله	مفاعله
مفاعلت برای مشارکت بزرگتر بلطف فاعل و مفعول که چرند منقول موافقت بخبر نماید و فاعل یکی چو سافر در معنی سفر آید موافقت است تفعیل نیز ای انا هم آید هست بی ابتدا یقین پیدا بی وفاق تفاعل چنانکه ملا آید	مثال قاتل سلمان فاعله اسپند دلیک هر دو معنی است فاعل مثال هر دو نویسم هر دو و گر چو با عد گوی بموضع تعبیر چنانکه ضاعف با ضاعف است معنی مثال بر تو ز قاتل میشو آسان چو شتا تا که بحسامی تشا تا آید
تفاعل	تفاعل
تفاعل آمده بهتر تا که ای هم بی صد و فقط بوده است که سو جو بود معنی سیل ای ستوده سیر مفاعلت که بود و معنی افعال تفاعل زین با عدته مثال کوست	صد و فعل و تعلق هر دو و منضم تشتا تا کن دیگر تر افعالا تارض است شالشن به و اهل نظر تفاعلش نماید مطا و عجب ای چنانکه لاحق افعاله مجر و است

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

<p>هم از برای تفعل موافقت بگر موافق از پی استفعال تبدخوانی</p>	<p>تخاصیم خصم آمدی کسی یکدیگر یکی چو اینجاست تاجر است تلمانی</p>
<p>استفعال برای معنی حسان لیاقت استفعال در اطل است چو استحسن و چو است هم آید است برای تحلی و حسان مثال سهر و چو است سحر است و است سطا و عت پی افعال نیز نیداری مطامع است برای محب و فطلق همین مطلق تفعل می شریف لقب مواقت مجر و چو است فقر و است موافق است با افعال هم چو استغیب موافق است همین طور تفعل را هم آید است پی ابتدا بدو و حلال</p>	<p>استفعال با استخاد و پی قصصی هم فضل اخیر هر دو چو است و است است بو و ز به طلب نیز بیگان میدان برای معنی ثالث مقرر است قطع چو استقام که بعد از اقامت است بدان مثال و است کتاب فاست و است چنانکه گوی اوست فاست و است یکی با است از اقامت است که مثل است شد در کلام است چنانکه مثل است بیاید است چو است عا تجر است موی نیز است</p>
<p>انفعال</p>	<p>انفعال</p>

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱- فعل مضارع
 ۲- فعل ماضی
 ۳- فعل مستقبل
 ۴- فعل امر
 ۵- فعل نکره
 ۶- فعل ماضی
 ۷- فعل مضارع
 ۸- فعل مضارع
 ۹- فعل مضارع
 ۱۰- فعل مضارع
 ۱۱- فعل مضارع
 ۱۲- فعل مضارع
 ۱۳- فعل مضارع
 ۱۴- فعل مضارع
 ۱۵- فعل مضارع
 ۱۶- فعل مضارع
 ۱۷- فعل مضارع
 ۱۸- فعل مضارع
 ۱۹- فعل مضارع
 ۲۰- فعل مضارع

<p>بدین کلمات گویند را بعد از خط گشت فاکتور ایجابی مثال آنست با بدعی مثل انطلق آید چنانکه تبلیغ الصبح نیز یکی چنانکه بحجرت و احجرت با هم یک حروف علت را لازم نبریم آید مگر زائلی و انجی شده غافل</p>	<p>پس افعال لزوم علاج مراد است مطابق آمده هر مجرب درش اکثر برای افعال غلظت فاعل آید وفاق نیز کند با مجرب و سافج موافق است بافعال ایک کم بیشیک شد اتفاق که فاکتوریش نباشد چون کسیکه شیم درین حکم میکنند داخل</p>
<p>مبالغت هم لازم نموده اند خیال یکی چو عشق شب دیگری چو اعر و راه که جاشدست بعد سینه او را چنانکه گشت تمام شش و شش چنانکه اسلولی شد بجای شش بجای اصل هم ابتدا چو اذ لوس</p>	<p>لزوم آمده غالب باب افعال گهی بتجدیه هم آید یا حذر آگاه مطابقت مجرب و کم چو اعر و راه موافقت بتفعل نیاید یا پرفن یکانیش تنفعل است در معنی موافق است بافعال مجرب اسلولی</p>
<p>افعیال و افعیال</p>	<p>افعیال و افعیال</p>

۱- فعل مضارع
 ۲- فعل مضارع
 ۳- فعل مضارع
 ۴- فعل مضارع
 ۵- فعل مضارع
 ۶- فعل مضارع
 ۷- فعل مضارع
 ۸- فعل مضارع
 ۹- فعل مضارع
 ۱۰- فعل مضارع
 ۱۱- فعل مضارع
 ۱۲- فعل مضارع
 ۱۳- فعل مضارع
 ۱۴- فعل مضارع
 ۱۵- فعل مضارع
 ۱۶- فعل مضارع
 ۱۷- فعل مضارع
 ۱۸- فعل مضارع
 ۱۹- فعل مضارع
 ۲۰- فعل مضارع

۱- فعل مضارع
 ۲- فعل مضارع
 ۳- فعل مضارع
 ۴- فعل مضارع
 ۵- فعل مضارع
 ۶- فعل مضارع
 ۷- فعل مضارع
 ۸- فعل مضارع
 ۹- فعل مضارع
 ۱۰- فعل مضارع
 ۱۱- فعل مضارع
 ۱۲- فعل مضارع
 ۱۳- فعل مضارع
 ۱۴- فعل مضارع
 ۱۵- فعل مضارع
 ۱۶- فعل مضارع
 ۱۷- فعل مضارع
 ۱۸- فعل مضارع
 ۱۹- فعل مضارع
 ۲۰- فعل مضارع

44

فصل ششم در بیان احوال و احوال

کفر اعداء - ۱۵۱

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

پیشہ و سرکاری ملازمتوں کے لیے

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

سید علی حسینی

بازو فاسد من

۱۳۰۰

2

مجلس شورای اسلامی

7

بسم الله الرحمن الرحيم

چنانکه از پی افعال نزد اهل کمال
 برون قعیب مخالط شوند در اکثر
 برای تانیس اغوا آمد و اعور
 چنانکه آمد و اظهار النساء است
 چو ارعوی که زعبت عوته خوانی
 که ثانی و د مجانس منبل از باشد

لغزوم آمد لازم بباب افضلال
 بی مبالغه هر دو بودند و اکثر
 مثال اولش اختصار است چون چشم
 کنی بود که ازین سر و بر کنان با
 مطاوعت بجز در کس ندگودانی
 درین مثال شده و دیگر میوید باشد

۱۰۰

چنانکه آمد و اعطای از برای مثال
که داشتست دلالت بکثرت ما
بیان فایم اگر بر کلام داری گوش
بحرین آمد و احساق بهم نه پیوند
براسته است ۱۶

بنامی که هست با جافقوال
پی سبزه آید به رنگ اجسود
بنامی که نیست نزد اهل بهشت
کدام اصل دارد و نه مثل اصل خود

سابع

مقام شرح رباعی بحر و مستی حال

زیر دو قسم ثلاثی تمام شد و مقابل

فصل

شماره پنجم و شصت و نهم

چون عقل است بهای معانی بسیار

①

که اگر خصائص ابواب نظم گردیدی
 بواقعی جو نظر کر و شش نکوش بود
 چنانچه برخط این او نهادم هر
 زکار مطیع فرصت ملی نبود مرا
 چو صبحگاه مطبوع روانه میگشتم
 درین مسیر از باب آیتان فکرت بود
 باده آخر ذی حجب ابتدا گردید
 بی زبانه آغاز نام تاسیست
 نظر خاتمه تا پنج سال ادریاب
 مدام تا که آگهی نو و کهن باشد
 ز با بجان محمد رسد در دو سال

بخط سهل شدی هر کسی پیغمبر
 قبول خاطر من آمد آنچه اوست
 نظر بجانب تأیید حسناتی اکبر
 که تا شام هر صبح میگذاشت
 بوقت شام زانجا بجهان می گشتم
 که این عجاایب بحسب مراد جلوه نمود
 شروع ماه محرم ختم آنجا مید
 که سال شصت یک و دصد و هزار
 بحسب دل شده موزون خصائص ابواب
 بصفحه من این یادگار من باشد
 برآل دعوت رحمتی تبار و قیام

نسخه
 ۱۳۰
 سند معتبر است

خاتمه

بعد حمد علی که شرکت شینیت رفات و صفاتش محال و فعال بمیشال و منزه
 از زمانه ماضی حال استقبال للرحم با و که کتاب فوائد انصاف حاوی قواعد حقیر
 جامع عوائد شکر و مجوفه فیض گشتری غنی قصول اکبری در مطبوع نامی شعی و شوق لا یشد
 ماه اگست ششم

CALL NO.

۴۹۲۳۷۵

ACC. NO.

۹۳۷۴

AUTHOR

TITLE

فصول اکبری

THE BOOK MUST BE

Date

No.

Date

No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.